

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بنا شد که روایاتی را که به عنوان عرضه بر کتاب و سنت هست متعرض بشویم. عرض کردم این مطلب، حالا نمی دانم اگر فردا مایل بودید باز بخوانیم. در کتب عامه هم مطرح شد یعنی این بحث که ما باید به قرآن برگردیم و به روایات نه، این در کتب عامه هم به اسانید و تعبیر مختلفی آمده است که دیگه حالا نمی خوانیم چون بحث جداگانه ای می خواهد و دیروز عرض شد که این روایات را اصحاب ما.

یکی از حضار: فرمودید موضوعه است

آیت الله مددی: نه جور دیگه، مثلاً قرآن می گفتند القرآن قاض علی السنة و السنة قاضیه علی القرآن، این که می گفت القرآن قاض علی السنة یعنی به قرآن بر می گردیم. روایات را با قرآن می سنجیم. این جوری داریم که حالا تعبیر دیگه هم دارند که عرض کردم اگر بخواهیم وارد بحث بشویم یکمی طولانی می شود، خب با مراجعه به مصادر آنها ان شا الله روشن است.

عرض شد که روایاتی که در باب موافقت کتاب و مخالفت کتاب که خب آقایان همین طور که الان ایشان هم اشاره فرمودند مخالف بالتباین را طرح می کنند، محل کلامشان اگر عموم و خصوص مطلق باشد تخصیص می زنند، محل کلام را به عموم و خصوص من وجه، این توجیهاتی شده که ظاهراً خیلی نکته خاصی ندارد. عرض کنم که من عرض کردم در دو باب متعرض شدند، یکی باب حجیت خبر و یکی هم باب تعارض. و سابقاً ظاهراً خود من هم عرض کردم که مرحوم آقای بروجردی کل این روایات موافق کتاب و مخالف را در باب تعارض آوردند. در باب ۶ از مقدمات. در باب ۵ که باب اصل حجیت خبر ثقه و اخبار ثقات است ایشان نیاوردند اما در ذهن من هست که صاحب وسائل در هر دو باب آورده است. تازگی مثلاً امروز مراجعه نکردم اما در ذهنم هست که مرحوم صاحب وسائل قدس الله سره در دو باب آوردند. عرض کردیم حالا شاید هم آقای بروجردی نظرشان این بوده که این دو تا هر دو به یک باب

بر می گردند. جای تعجب است که ایشان به باب تعارض برگردانند چون ایشان شاگرد مرحوم آخوند صاحب کفایه هستند، صاحب کفایه هر دو را به باب حجیت برگردانده است یعنی دو باب است، باب حجیت و باب تعارض. صاحب کفایه می گویند کل اخباری که موافق کتاب و مخالف کتاب است به مسئله حجیت بر می گردد.

علی ای حال کیف ما کان، حالا برگردیم همین روایاتی را که در این جا مطلب مطرح هست در آن جا متعرض بشویم، عرض کنم که این روایاتی که ایشان در این باب به اصطلاح ذکر فرمودند روایاتی است که در باب تعارض مطرح کردند. مجموعه روایاتی را که در باب موافقت کتاب و مخالفت، دیروز هم مثالی را عرض کردم، البته آن مثال احتیاج به بحث فقهی خودش دارد. من فقط آن مثال را از جهت همین ترجیح به کتاب و إلا جهات دیگری دارد. اینهایی که الان هست در این چاپ چون چاپ جامع الاحادیث هم مختلف است این چایی که دست من هست ۳۱ جلدی، به نظرم چاپ جدید صفحاتش فرق می کند، بعد از این هم چاپ دیگری شده. در این چاپ ۳۱ جلدی در جلد ۱ صفحه ۳۰۸ به بعد، باب ششم، به هر حال شماره صفحه نباشد، باب ششم، اولین حدیثی که ذکر شده به عنوان موافق کتاب در باب مرجحات همین حدیث عمر ابن حنظله است. در این حدیث عمر ابن حنظله بعد از این که شهرت را ذکر می کند و می گوید إِنْ كَانَ الْخَبْرَانِ عَنْكُمْ مَشْهُورَيْنِ قَالَ يُنْظَرُ فَمَا وَافَقَ حُكْمَهُ حُكْمَ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ وَخَالَفَ الْعَامَّةَ اخذ به. آن وقت در این جا هر سه قید را آورده. هم موافقت کتاب و هم سنت و هم مخالفت با عامه. نه این که موافقت کتاب فقط یا مخالفت سنت فقط.

فَقَالَ يُنْظَرُ فَمَا وَافَقَ حُكْمَهُ حُكْمَ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ وَخَالَفَ الْعَامَّةَ اخذ به. قلت جعلتُ فداک وجدنا احد الخبرين موافقا للامة.

در سوالی که عمر ابن حنظله می کند دیگه فرض مطابقت با کتاب را انجام نمی دهد.

عرض کردیم این قسمت از روایات عمر ابن حنظله را چند بار مفصلاً توضیح دادیم، یک بار مفصلاً و چند بار هم اشارتاً. این از جاهایی است که متن این روایت تقریباً می شود گفت مشوه است یعنی الان این قسمت روایت متنتش مشوه است. عرض کردیم روایت عمر ابن حنظله در کتاب کافی دو بار آمده با یک سند. یک بار موجزاً در ابواب قضا و یک بار مفصلاً در کتاب العلم ایشان آمده است. مرحوم

صدوق هم این روایت را آورده، یک بار در من لا یحضر آورده و مشکلات سندی هم دارد و مرحوم شیخ طوسی قدس الله سرّه دو بار آورده، یک بار از طریق کلینی و یک بار هم خودش مستقلاً از کتاب نوادر المصنفین آورده است، تالیف محمد ابن علی ابن محبوب. آن وقت در این قسمت حدیث که الان خدمتان خواندم در کتاب کافی این طور است. قَالَ يُنْظَرُ فَمَا وَافَقَ حُكْمَهُ حُكْمَ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ خَالَفَ الْعَامَّةَ فَيُؤْخَذُ بِهِ وَ يُتْرَكُ مَا خَالَفَ حُكْمَهُ حُكْمَ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ وَافَقَ الْعَامَّةَ، در هر دو طرف سه تا قید آورده، قلتُ جعلتُ فداک، عرفاً حکمه، این در کتاب کافی که معلوم می شود هر دو فقیه به ظاهر کتاب عمل کردند و دو تا خبر هم با همدیگر معارضند. فرض این است. هر دو خبر با هم معارضند لکن هر دو هم مطابق با کتابند یعنی به جای این که کتاب ترجیح بشود عرفاً حکمه من الکتاب و السنّه، این عبارت در کتاب کافی این طور آمده، إِنْ كَانَ الْفَقِيهَانِ عَرَفَا حُكْمَهُ مِنْ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ.

و بعدها مرحوم صاحب احتجاج هم همین متن را گرفته، لذا می گوید مراد از کتاب و سنت در این جا اطلاقات و عمومات است و إلا نمی شود که ظاهر آیات با هم تعارض داشته باشد چون این معنایش این است که دو خبر با هم معارضند، هر دو هم مطابق با کتابند. هر دو معارض مطابق با کتاب است

در کتاب مرحوم شیخ طوسی که از نوادر نقل کرده این طور آمده که أَرَايْتُ إِنْ الْمَفْتِيَيْنِ، آن جا فقیهان داشت، این جا مفتیین، خفی یا غبی علیهما معرفة حکمه من کتاب و سنّه، این دقیقاً خلاف آن است، عرفاً را خفی عنهما گذاشته، دقیقاً، یعنی این دو تا فقیه و این دو تا مجتهد که دو تا رأی مخالف دارند به دو تا روایت اعتماد کردند این دو تا روایت، این دو حکمی که از این دو روایت آمده هیچ کدامش در کتاب و سنت نیست، خفی علیهما، ملتفت نشدند، دقت فرمودید؟ یعنی دقیقاً متنش که در کتاب تهذیب آمده دقیقاً با متنی که در کتاب کافی آمده فرق می کند. در کتاب کافی فرض کرده که هر دو از کتاب و سنت گرفتند و هر دو خبر معارضند، دقت کردید چی شد؟ در کتاب تهذیب، البته این را عرض کردم اینها تصور می کنند که این اشتباهات شیخ است، و توضیحش را عرض کردم که این دو تا مصدر است، مرحوم شیخ از کتاب دیگری نقل کرده، کلینی از یک مصدر نقل کرده و شیخ از یک مصدر نقل کرده و ظاهراً مرحوم شیخ صدوق از مصدر سوم نقل کرده. ظاهراً و العلم عند الله.

.....

شیخ صدوق این یک تکه را اصلا ندارد یعنی سه جور الان خود این حدیث، این قسمتش سه جور به ما رسیده. در کتاب کافی هست
إن كان الفقيهان عرفا، در کتاب تهذیب هست از کتاب نوادر که إن الفتين غبی علیهما معرفة حکمه، در کتاب صدوق هم کلا این نیم
سر افتاده است، اصلا کلا وجود ندارد.

خب عرض کردیم مرحوم صاحب مستدرک در خاتمه مستدرک یک فصلی را قرار داده درباره من لا يحضره الفقيه، من جمله راجع به
صدوق می گویند که ایشان گاهی اوقات در متون روایات تصرف می کند، کم و زیاد می کند، خیلی بعید است. حالا ایشان مثال هایی
را نقل می کند، اگر آقایان مراجعه کنند مثال هایی را هم نقل می کند، تصادفا این مثال را نقل نمی کند. مثال را بنده عرض کردم یعنی
اگر ایشان این مثال را می گفت دیگه خیلی برای ایشان واضح تر بود که یک متنی را کافی یک جور نقل کرده، تهذیب از مصدر دیگر
یک جور و مرحوم صدوق کلا آن را انداخته. لکن فکر نمی کنم، تا آن جایی که من می دانم. فکر نمی کنم، مرحوم صدوق ظاهرا از
مصدر دیگری گرفته. یعنی ظاهرش این طور است دیگه، چون یک تصرفات مثلا البته صدوق تقطیع هم کرده، ما یک بحثی را می
خواستیم در تعارض راجع به تقطیع مطرح بکنیم که دیگه مطرح نکردیم. تقطیع عبارت از این است که یک قطعه ای از روایت را کامل
نیآورده باشد اما این جور جا که نیم سطر افتاده این را تقطیع حساب نمی کنیم، این اختلاف نسخه است. دقت فرمودید؟

صدوق چون عرض کردیم روایت عمر ابن حنظله سه بخش دارد، اولش اصطلاحا یکی ولایت فقیه است که می گوید به فقها و به علما
نگاه می کنید و مراجعه بکنید و تقریبا حدود نیم صفحه است اولش. این را کلا صدوق انداخته، این تقطیع است. این واضح است که
صدوق متعمدا انداخته است و عرض کردیم شواهد نشان می دهد که ایشان قائل به قاضی منصوب نبوده. مثل مرحوم استاد آقای خوئی
که ایشان قائل به قاضی منصوب نبوده. ایشان ولایت فقیه را در حد قضا هم قبول نداشتند، حالا اداره مجتمع و جامعه که در جای خودش.
در حد قضاوت هم خلافا للمشهور، چون مشهور بین اصحاب شاید بین ۶۰ تا ۷۰ درصد اصحاب لا اقل قاضی منصوب را قبول دارند،
ظاهرا مرحوم صدوق هم قاضی منصوب را قبول نداشت، مثل مرحوم استاد قاضی تحکیم را قائل است نه قاضی منصوب و استاد هم در
این روایت عمر ابن حنظله قبول دارند که دلالت بر قاضی منصوب می کند، اشکال در سندش است. سندش را قبول ندارند به خاطر

عمر ابن حنظله و سابقا عرض کردم که در کتب قدیم ایشان این روایت مقبول بود، به خاطر مقبوله بودن، بعد هم از این مبنا دست برداشتند، گفتند مقبوله بودن کافی است، شهرت عملی و عمل اصحاب کافی نیست. روایت ضعیف است و نمی شود به آن عمل کرد لذا آن رکن اساسی در باب قاضی منصوب این روایت است که ایشان قبول نفرمودند، در باب ترجیح هم قبول نکردند، چون این روایت در دو باب رکن اساسی است، یکی در باب ولایت فقیه و یکی هم در باب مرجحات لذا ایشان ترجیح به شهرت. چون ترجیح به شهرت فقط در همین روایت آمده، جای دیگری نیامده، ایشان دست از ترجیح به شهرت برداشتند.

یکی از حضار: حسن ابن مسکین آورده، اصلا طریقهش فرق می کند، چرا می فرمایید قطعا انداخت؟ از حسن ابن مسکین آورده، طریقهش فرق می کند، چرا می فرمایید قطعا انداخته؟

آیت الله مددی: دیگه حالا چون رُوی دارد.

یکی از حضار: و ما کان فیه عن داود ابن الحسین فقد رویته عن ابیه و محمد ابن الحسن، سعد ابن عبدالله و محمد ابن حسین.

آیت الله مددی: عرض کنم که رُوی عن داود ابن الحسین. به ذهن من این جا رُوی دارد. اولیش داود است.

یکی از حضار: رُوی داود عن عمر ابن حنظله طریقه داود را که می بینیم این است.

آیت الله مددی: بله توش حکم دارد، حکم را هم عرض کردیم راهی برای تصحیحش دارد.

به هر حال ظاهرا ایشان روایت اولیش رُوی دارد، یکی رُوی دارد و یکی رُوی دارد.

حالا به هر حال این است که مرحوم صدوق رضوان الله تعالی علیه ظاهرا هم تقطیع کرده و هم نسخه ایشان سقط دارد، این سقط را با تقطیع. چون امروز می خواستم راجع به تقطیع صحبت بکنیم، دیگه صحبت نشد.

این که یک بخشی از روایت چون عرض کردیم روایت عمر ابن حنظله سه بخش دارد، یکی راجع به ولایت فقیه است، یکی تعارض دو تا فقیه و یکی هم تعارض خبرین به حسب ظاهر است. ایشان بخش دوم و سوم را آورده، بخش اول را حذف کرده است. کل بخش اول

را که حدود نصف صفحه است و قسمت سنگین روایت هم هست ایشان کلاً آن بخش را حذف کرده لکن اختلاف نسخه هم داشته. به هر حال با این روایت که فعلاً نمی شود کاری کرد و قابل قبول نیست.

حدیث دومی که ایشان دارد، همین مرفوعه زراره است که کرارا و مراراً عرض کردیم ارزش علمی ندارد. در این حدیث هم موافقت عامه نیامده است. عرض شد چیز دیگری که ما در این جهت داریم یک مطلبی است که در عده ای از کتب حتی مثل کتاب حدائق مطرح شده است. مثلاً حالا خیلی عجیب است، مثلاً مرحوم کلینی در دیباجه کافی دارد، در اول کافی دارد، حدائق هم دارد، فیما بعد، عده دیگری هم دارد، یا اول و آخر گفتند، عده ای هم در وسط دارند، مثلاً در کافی این طور است لا یسع احداً تمییز شیء مما اختلاف الروایة فیه عن العلماء، این موردش اختلاف حدیث است. علماء علیهم السلام برأیة إلا علی ما اطلاقه العالم علیه السلام بقوله، اعرضواهما علی کتاب الله فما وافق کتاب الله جلّ و عز اقبلوا و ما خالف کتاب الله جلّ و عزوجل فردّوه.

بعد هم و قوله علیه السلام دعوا ما وافق القوم یعنی اول موافقت کتاب و بعد هم مسئله موافقت و مخالفت عامه، این روایت الان به این متن به ما نرسیده. این روایتی را که مرحوم کلینی آورده است.

عرض کردم صاحب حدائق هم دارد، به این متن به ما نرسیده، استنتاجی است که در این جا شده و کذلک مرحوم شیخ مفید، حالا می خواهم بگویم این یک متنی است که در اول عده ای از کتب آمده لکن در متون روایی ما نیامده.

مرحوم شیخ مفید در این رساله عدد حدیث شماره ۴ این باب به عنوان شماره ۴، رساله ای که در عدد دارد که شرحش را مفصلاً عرض کردیم در آن جا دارد که إذا اتاکم عنا حدیثان فخذوا بابعدهما من قول العامة، بعد ایشان جواب می دهد و الحدیث المعروف قول ابی عبدالله علیه السلام إذا اتاکم عنا حدیثان مختلفان فخذوا بما وافق منهما القرآن فإن لم تجدوا لهما شاهداً من القرآن فخذوا بالمجمع علیه. این تعبیر جایی نیامده است. این ظاهراً استنتاج مجموعی است که ایشان فرمودند و إلا این تعبیری که ایشان الان فرمودند به این تعبیر که اول به قرآن، بعد صورت بحث ایشان هم تعارض است.

مرحوم شیخ مفید قدس الله نفسه در این رساله سعی کرده بین دو مبنای عدد و رویت، مبنای عدد همینی است که ما بعدها جدول بهش می گوئیم، یا همین قواعد یا به اصطلاح بهش می گوئیم امر تکوینی نجوم، ماه. این قواعد عبارت از آن عدد بوده چون عدد می گفته ماه رمضان دائماً سی روز است. از محرم شروع می کند، عرض کردم رویت می گوید نه تابع رویت است. تابع رویت می شود ۲۹ روز، ۳۰ روز. ایشان می خواهد بگوید حدیث رویت موافق با کتاب است. حدیث عدد موافق با کتاب نیست. شواهد کتاب و سنت موید حدیث عدد نیست.

ما بحث خاصی کردیم. راجع به حتی دیدم بعضی از بزرگان رساله های خاصی هم درباره عدد نوشتند. آن جا نکات خاصی دارد. روایت عدد مشکلات خاصی دارد که به ذهن ما با این چیزهایی که این آقایان فرمودند حل نمی شود. عرض کنم که این راجع به این. پس این چیزی هم که در دیباجه کلینی آمده و در مقدمه رساله عددیه مرحوم شیخ مفید آمده است این هم الان جایی ما نداریم. اصلاً چنین چیزی که حدیثین مختلفین اولاً علی الکتاب و بعد به مجمع علیه. اصلاً چنین چیزی را کلاً نداریم. به عکس در روایات عمر ابن حنظله اول مجمع علیه است، بعد کتاب است اگر هم باشد. اصلاً مجمع علیه اول آمده است. این ظاهراً مجموعه جمع بین روایات است و این باید همان روایات بررسی بشود.

بعد من به شماره جلو می روم چون ایشان شماره گذاشته.

شماره ۵ و شماره ۶، دو تا ربطی به ما نحن فیه ندارند. شماره ۷ هم ربطی به کتاب ندارد. شماره ۸ حدیث معروفی است که خب فکر می کنم در میان اهل سنت هم باشد، همان روایت سکونی.

این روایت سکونی در مصادر متعدد آمده است، مثلاً در کتاب کافی آمده. حالا برای تلخیص می گوئیم همان نسخه مشهور. مراد ما از نسخه مشهور علی ابن ابراهیم عن ابیه عن نوفلی عن السکونی است، این نسخه مشهور است.

قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إن على كل حق حقيقة

یک اشاره ای سابقا کردیم که گفته شده در بعضی از کتب لغت حقیقت را به معنای پرچم، رایت، به معنای رایه، یعنی کانما هر مطلبی

که حق باشد خودش یک علامت بارزی دارد، یک نکته ای دارد

و علی کل صواب نورا فما وافق کتاب الله فخذوه و ما خالف کتاب الله فدعوه.

این مطلب را سکونی به همین سندی که عرض کردم نقل شده و عرض کردیم مشهورترین نسخه کتاب سکونی همینی است که مرحوم

ابراهیم ابن هاشم از کوفه به قم آورده. ظاهرا و حتی مرحوم نجاشی هم از بغداد به این نسخه ارجاع داده است.

این حدیث مبارک را آوردند به عنوان این که ترجیح با کتاب الله است. انصافا در روایت مبارکه بحث خبرین و مختلفین و اصلا این

بحث ها مطرح نیست.

یکی از حضار: ناظر به چیست؟

آیت الله مددی: ناظر به اصل مطلب است. بعد هم معلوم نیست که اصلا ناظر به خبر باشد. هر مطلبی را که شما می خواهید بدانید، حالا

راجع به تاریخ است. راجع به انبیاء است، راجع به صفات الله است. هر مطلبی را که شما می گوئید اگر مطابق با کتاب است این درست

است. مطابق نیست.

شمول خاصی ندارد، یعنی آن جا اگر متعارضین هم باشد آن یکی چون مخالف است خودش حجت نیست، این از باب تمییز الحجۃ عن

اللاحجۃ است.

یکی از حضار: از امور دینی باید باشد.

آیت الله مددی: ظاهرا مطلق عموم

یعنی آن چه که چون شواهد کلی در قرآن هست دیگه، در امور فیزیک و شیمی هم شواهد کلی در قرآن داریم، ظاهرا این اصلا ربطی

به، اولاً ظاهرش که اصلا ربطی به خبر ندارد و علی تقدیر این که شامل خبر هم باشد وافق، مراد در باب ترجیح نیست، تعارض نیست،

حجیت است.

.....
عرض کنم که مرحوم صدوق این حدیث را در امالی از طریق دیگه نقل کرده که گذشت.

در محاسن برقی این جا مرحوم آقای بروجردی محاسن را بعد آوردند. عادتاً باید محاسن را اول می آورد. چون محاسن تاریخی بر کلینی مقدم است. مرحوم برقی هم در محاسن از نوفلی از سکونی. دارد البرقی عن النوفلی، ظاهراً احتمالاً برقی پدر باشد، احتمال این که برقی پسر هم باشد هست چون عرض کردیم نوفلی اواخر عمر به ری آمده، احتمالاً مرحوم برقی که در قم بوده ری رفته و از ایشان این کتاب را نقل کرده.

بعد پس سند این روایت در سه تا مصدر فعلاً است. محاسن برقی هست، بعد کافی هست و بعد هم مرحوم صدوق در امالی. و همه همان نسخه نوفلی است که نسخه مشهور است. دو تاش هم همان نسخه قم است که عرض کردیم. این ها را شرح مفصل دادیم واضح است. ابهام ندارد

راه دیگر، این احادیث مبنی بر احادیث سکونی است که خب کرارا عرض کردیم که قابل قبول نیست. از آن ور هم در عیاشی در تفسیر خودش. عرض کردیم عیاشی یک نیم طبقه ای بر کلینی مقدم است. مرحوم عیاشی در تفسیرش از اسماعیل ابن ابی زیاد، این همان سکونی است. اسماعیل ابن ابی زیاد. ابوزیاد اسمش مسلم است، اسماعیل ابن مسلم سکونی.

پس این هم همان است یعنی طرق کلاً بر می گردد به کتاب سکونی. عرض کردیم روایات سکونی به نظر من معظمش از کلمات عامه است. حالا می خواهد روایت باشد یا فرض کنید کلام شعبی و غیر شعبی باشد، کلام عبدالله ابن عمر و دیگران باشد. غرض این عبارت حالا در کدام یکی از کتب اهل سنت هست فعلاً مراجعه زیادی نکردیم. این روایت إن علی کل حق حقیقه و علی ...

سند دیگری که ما برای این روایت داریم پس تا این جا معلوم شد که از اولش محاسن است. بعد عیاشی است، بعد کلینی است، بعد مرحوم صدوق است و این ها کلاً بر می گردد به سکونی. خود ما هم در روایت سکونی تامل کلی داریم. قبولش برای ما مشکل است اما مطلبش خوب است. خود این مطلبش علی کل حق حقیقه.

و کرارا و مرارا عرض کردیم که روایات سکونی غالبا بالای ۹۵، ۹۶ درصد منفرد است یعنی یک متنی را از امام صادق نقل می کند که شیعیان دیگه نقل نکردند. این خودش یک مشکل است.

اما این را در کتاب سعید ابن هبه الله راوندی، به مرحوم قطب راوندی رساله ای نسبت داده شده که عرض کردیم اولین بار از این رساله مرحوم ملا محمد امین استرآبادی در فوائد مدنیه نقل کرده، بعد از ایشان دو بزرگوار معاصر هم، هم مرحوم صاحب بحار و هم مرحوم صاحب وسائل از این کتاب فوائد المدنیه نقل کردند. مصدرشان فوائد المدنیه است، فوائد المدنیه هم توضیحی نداده است که این رساله را از کجا گرفته. ایشان در مدینه بوده، این رساله را چجوری تهیه کرده، نسخه اش چیست، چون از این رساله غیر از در کلام مولی محمد امین اسمی اصلا نیست یعنی در آثار قطب راوندی به استثنای استرآبادی کسی چنین رساله ای را به ایشان نسبت نداده و جایی هم رده پایین از این رساله وجود ندارد. دقت می کنید؟ یک جای دیگری مثلا کس دیگری، فرض کنید مرحوم طبرسی و دیگران علامه، از این نقل کرده باشند. کس دیگری بعدها آن هم نداریم لذا الان اثبات این مطلب خیلی مشکل است.

مضافا به این که عنوان رساله این است، التي ألفها فی احوال احادیث اصحابنا و اثبات صحتها. ایشان اصلا قائل به حجیت خبر نیست، این که مسلم است قطب راوندی قائل به حجیت خبر نیست. بعید است رساله ای بنویسد در اثبات صحت چون ایشان قائل به حجیت نیست. کسی که قائل به حجیت نیست دیگه اثبات صحت نمی نویسد. احتمالا شاید این عنوان را مرحوم ملا محمد امین استرآبادی خودش استنتاج کرده و إلا ایشان اصلا قائل به حجیت خبر نیست.

علی ای حال شواهد ما درباره مصدر کاملا مشکل است. عرض کردم عده ای از آقایان هم راجع به واسطه بین راوندی تا صدوق. چون ایشان با یک سندش به صدوق بر می گردد، ابن بابویه عن ابیه، در این بحث کردند. آنها بحث ندارد، مشایخند، مضافا به این که جای بحث ندارد.

یکی از حضار: در تفسیر عیاشی از عبدالعلاء هم هست

آیت الله مددی: این روایت؟

یکی از حضار: بله در ذیل یک حدیثی آمده.

آیت الله مددی: من ندیدم. این جا هم نقل نکرده و من هم ندیدم.

ایشان نقل می کند، سند ایشان خوب است. از ابن ابی عمیر عن جمیل عن ابی عبدالله، اگر روایت مال صدوق باشد و درست مال صدوق باشد سند صحیح است و از طرق اصحاب است، البته ما داریم جمیل ابن دراج، فکر می کنم دو مورد. حالا الان در ذهنم درست نیست، دقیقا نیست، یک مورد یا دو مورد از سکونی نقل می کند. از نوادر اصحاب که از سکونی نقل می کند. آیا واقعا جمیل هم از سکونی گرفته؟ فعلا در این جا جمیل عن ابی عبدالله نقل کرده که خب امکان نقل دارد. البته ایشان جز احداث اصحاب است. احداث یعنی جوان ها، جزء افراد جوان اند به خلاف مثل زراره.

قال الوقوف عند الشبهة خيرٌ من الاقتحام في الهلكة، إن على كل حق حقيقة و على كل صواب نورا.

آن إن الوقوف عند الشبهة اصلا معلوم است ربطی به خبر ندارد. این حدیث هم ظاهرا ربطی به آن ندارد و قطعاً هم ربطی به تعارض ندارد

حدیث بعدی که مرحوم عیاشی هم دارد، برقی هم دارد، برقی قبل از ایشان دارد و مرحوم کلینی هم قدس الله سره دارد. به ایوب ابن الحر بر می گردد. قال سمعتُ ابا عبد الله يقول كل حديث مردودٌ إلى الكتاب و السنة و كل شيء لا يوافق كتاب الله فهو زخرف.

این حدیث به نظر سندی بد نیست لکن اولا فرض تعارض توش نیست، مربوط به باب تعارض نیست، مربوط به اصل حجیت است و اصولا این حدیث یک مشکل دیگه هم دارد که متنش در نسخش فرق می کند. در بعضی ها دارد كل حديث و در بعضی ها كل شيء، در نسخی که هست اگر شيء باشد که ربطی به حدیث ندارد. هر مطلبی که مطابق با کتاب باشد، حالا یا می خواهد حدیث باشد یا تفریعات فقهی باشد.

لذا این ربطی هم به مانحن فیه ندارد.

یکی از حضار: در کافی كل شيء مردود آمده

آیت الله مددی: بله می گویم.

در این جا ایشان از کافی نقل کرده کل حدیث ، در این کتاب.

بعد نوشته در یک نسخه کل شیء

علی ای حال فعلا چون نسخ مختلف است نمی شود راجع به یک نسخه واحدی چیزی باشد. بیایم بگوییم در این نسخه خطی کذا فلان،

آن دیگه بحثی است به جایی نمی رسد.

حدیث شماره بعدی را مرحوم کلینی قدس الله سرّه نقل کرده منفردا، عن علی ابن عقبه عن ایوب ابن راشد، احتمال می دهم این ایوب

ابن حر بوده چون ایوب ابن راشد سند مشکل دارد.

ما لم یوافق من الحدیث القرآن فهو زخرف

این جا راجع به حدیث است لکن بحث تعارض توش نیست، اصلا ربطی به تعارض ندارد.

حدیث بعدی شماره ۱۱ انکلی بالاسدی، بعدش هم ما لم یوافق من الحدیث القرآن فهو زخرف، اصلا ربطش به حدیث اهل بیت هم روشن

نیست. حالا غیر از آن نکته که ربطی به تعارض ندارد. شاید ناظر به روایتی باشد که اهل سنت نقل کردند. روایت های عجیب غریب

نقل می کردند، امام می فرمایند حدیثی را که اینها نقل می کنند ببینید در قرآن شاهد دارد یا نه. اصلا این معلوم نیست. آن حدیث قبلی

هم همین اشکال توش هست. اصلا معلوم نیست این ناظر به حدیث اهل بیت باشد چون یک مطلب این است که احادیث، این ها می

آمدند می گفتند از جابر این طور نقل شده و از فلان.

حضرت می فرمایند این حدیث شواهد قرآن ندارد. قابل قبول نیست، این چه ربطی به احادیث اهل بیت دارد و چه ربطی به باب تعارض

ندارد. این احادیث اصلا معلوم نیست ربطی هم به حدیث اهل بیت داشته باشد فضلا به باب تعارض.

بله حدیثی است در عیاشی مرسله بالاسدی که فعلا مصدر دیگه ندارد. دارد ما آتاکم عنا من حدیث لا یصدقون، این ما آتاکم عنا دارد. لکن این عنا دو احتمال دارد. یکی این که مراد این باشد که امام صادق از رسول الله نقل کرده و یکی این که کلام خود امام صادق باشد. هر دو احتمال است و این ربطی ندارد.

یکی از حضار: در محاسن هم هست

آیت الله مددی: این جا الان نقل نکرده. من به نق این جا می گویم. حالا من باید بعد یادداشت بکنم که این ها در محاسن هم هست.

علی ای حال در این جا این به اسدی روایتش الان قابل قبول نیست. محاسن سند دارد؟

یکی از حضار: بله، از پدرش از ابن ابی عمیر عن (مبهم ۵۲: ۳)

آیت الله مددی: علی ای حال فعلا که این سند ندارد.

اما این حدیث ربطی به مسئله تعارض ندارد. همین طور که در کفایه هم احتمال داده ناظر به اصل حجیت حدیث باشد و عرض کردیم اصل این مطلب اجمالا درست است.

بعد در روایتی مستدرک عن محمد ابن مسلم که الان نمی دانیم از همین عیاشی نقل کرده، قال ابو عبدالله یا محمد ما جائک فی روایه من بر أو فاجر، یوافق القرآن فخذ به و ما جائک فی روایه من بر أو فاجر یخالف القرآن فلا تاخذ به

البته الان خیلی قبول این حدیث به ظاهرش مشکل است چون این روایت می خواهد، البته این روایت که ربطی به تعارض ندارد که واضح است. اما این که من بر أو فاجر چون این خودش سبب می شده که بعضی از افرادی که صالح نبودند یک حدیث قشنگی را به رسول الله نسبت بدهند. بگویند این حدیث ظاهرش قشنگ است. مثلا این را می شود به رسول الله نسبت داد. قبول این روایت الان فوق العاده مشکل است.

در کتاب تهذیب دارد روی أن النبی صلی الله علیه و آله و سلم و عن الائمة أنهم قالوا إذا جائوكم عنا یا منا حدیث، فاعرضوه علی کتاب الله. این را سابقا هم شرح دادیم. این حدیث اولاً ربطی به باب تعارض ندارد.

ثانیا این حدیث متنیست، متن حدیث نیست. این مضمونی است که مرحوم شیخ از مجموعه روایات در آورده است و لذا گفت روی عن النبی و الائمه علیهم السلام. به این عنوان دارد.

از احادیث دیگری که در مقام هست حدیث شماره ۱۴ که در کتاب کافی هست و این حدیث الان به حسب سند مشکل دارد.

عن رجل عن ابی جعفر، در آن جا دارد که إذا جائکم عنا حدیث فوجدتم علیه شهادا أو شاهدین من کتاب الله فخذوا به و إلا فقولوا عنده ثم ردوه الینا.

در این حدیث هم مسئله نفی نیست که اصولا، چون عرض کردیم یک مشکلی که از زمان ائمه ما شروع شد این که معظم شیعه در کوفه بودند و حدیث هم در مدینه صادر شده است. امام باقر می فرمایند می آیند برای شما حدیث از ما نقل می کنند که ما این طور گفتیم. اگر موافق با کتاب است قبول و إلا تأمل بکنید، دست نگه دارید تا بررسی بشود حدیث ما هست یا نه که این ربطی به ما نحن فیه ندارد.

حدیث شماره ۱۵، این حدیث شاید ربطش به مانحن فیه به یک جهتی که عرض کردم بیشتر باشد، این حدیث به حسب ظاهر سندش معتبر است. به حسب ظاهر. محمد ابن اسماعیل عن الفضل ابن شاذان. این محمد ابن حسین نیشابوری شاگرد فضل است. از ایشان آشنایی نداریم، این متاخرین ما مخصوصا بعد از مرحوم میرداماد در این روایتی سماوی نوشته الشیخ الثقة الجلیل القدر و فلان. این اوصاف ظاهرا استظهار شخصی خود ایشان است.

عن ابن ابی عمیر، عن هشام ابن الحکم و غیره. عن ابی عبدالله علیه السلام.

عرض کردم عده ای از علما این حدیث را به خاطر محمد ابن اسماعیل محل اشکال قرار می دهند چون توثیق صریح ندارد و لکن اشکالی که در این جا می شود کرد این است که چون نسخ کتاب ابن ابی عمیر مختلف بوده و نسخ فراوانی در قم موجود بوده، از این که کلینی از نسخ قم نقل نمی کند و بر می گرداند به نسخه خراسانی، شاید در نسخه مشهور ابن ابی عمیر نبوده. اگر اشکالی در آن هست اشکال

فهرستی است. و إلا شاید بشود گفت که مثلاً محمد ابن اسماعیل استاد کلینی است، ایشان برایش اعتماد کرده. مشکل مشکل رجالی شاید نباشد، بشود آن را حلش کرد اما مشکل فهرستی به حال خودش محفوظ است.

معلوم می شود در نسخه ای از کتاب ابن ابی عمیر بوده و در نسخه ای که در قم مشهور بوده، چون در قم چندین نسخه از این کتاب موجود بوده، در آن ها موجود نبوده که ایشان از راه طریق خراسانی نقل کرده. اگر بشود در روایت اشکالی کرد این است.

دارد خطب النبی صلی الله علیه و آله و سلم بمنی، عادتاً این خطبه باید در سال دهم باشد. چون عرض کردم بعد از این که ایشان مدینه تشریف آوردند ایشان فقط سال دهم حج تشریف بردند. یک بار عمره رفتند سال هفتم، سال هشتم هم وارد مکه شدند با سلاح، رفتند فتح طائف، برگشتند عمره انجام دادند. کلاً قبل از حج ایشان دو تا عمره انجام دادند. بعد هم سال نهم که آن آیه برائت را فرستادند که امیرالمومنین برای غیر مشرکین در منی خواندند. سال دهم خود ایشان حج تشریف بردند که حجة الوداع معروف است. عادتاً در حجة الوداع در منی بوده. قال ایها الناس ما جائکم عنی یوافق کتاب الله فأنا قلته و ما جائکم ما یخالف کتاب الله فلم اقله.

عرض کردم این همان حدیثی است که اهل سنت قبول ندارند. چند دفعه من عرض کردم که در طریق ما یک روایتی است که شاید سندش خوب است که این همین است و این حدیث را مرحوم محاسن قدس الله سره دارد، این طور: البرقی، عادتاً پدرش است. عن ابی ایوب المدائنی عن ابن ابی عمیر، این ابی ایوب را هم نمی شناسیم.

پس اگر اشکالی در روایت هست در نسخه ابن ابی عمیر است. روشن شد؟ وضع این نسخه الان خیلی پیش ما روشن نیست. مرحوم عیاشی هم از هشامین نقل کرده است. مرحوم عیاشی عن هشام ابن حکم.

یکی از حضار: این روایت در بقیه نسخ هم بوده؟

آیت الله مددی: نبوده ظاهراً.

آنی هم که برقی نقل کرده از نسخه مشهور نیست، ابو ایوب مدائنی است که ایشان را نمی شناسیم.

معلوم می شود که این در بعضی از نسخ ابن ابی عمیر موجود بوده.

یکی از حضار: از نسخه مشهورش هم در کتابش روایت دارد؟

آیت الله مددی: زیاد.

اصلا معظمش آن است. مثلاً ابراهیم ابن هاشم عن ابن ابی عمیر. احمد اشعری عن ابن ابی عمیر، زیاد. یعقوب ابن زیاد. اینها نسخ مشهور قم است یکی دو تا نیستند.

حتی ایشان از طریق واقفی هم دارند. از طریق محمد ابن سماعه از ابن ابی عمیر، زیاد دارد ایشان از نسخ مشهور پس بنابراین این نسخه که الان از نسخه خراسانی اسمش را می بریم. یکی هم گاهگاهی حدیث را فقط از نسخه واقفی ها نقل می کند. این هم خالی از شبهه نیست.

علی ای حال و انصافاً هم قبول این مطلب خیلی مشکل است. احتمال می دهم شاید کم و زیادی در نسخه ابن ابی عمیر شده، این أنا لم اقله، أنا قلته خیلی مشکل است. یک دفعه این است که مثلاً می گوید فخذوا به، یک دفعه می گوید اصلاً من نگفتم یا من گفتم، اگر مضمون خب ممکن است یک انسان، عرض کردیم الان عده ای از روایات وهب ابن وهب که معروف به ابوالبختری است در کافی هم موجود است الان. روایت ابوالبختری الان در کافی هم موجود است و عرض کردیم ابوالبختری قاضی مدینه بود، بعد هم تقریباً قاضی القضاات شد. هارون او را آورد برای منطقه بغداد و ایشان یک کتابی را از امام صادق عن ابیه عن آبائه عن رسول الله نقل می کند. سنی ها هم دارند لکن سنی ها بالاتفاق گفتند کذاب، ما هم داریم، بلکه گفته شده اکذب البریه، اصلاً دارد کان یسهر اللیل فی وضع الحدیث، شب ها بیشتر بود برای این که جعل حدیث بکند و انصافاً هم استاد فن است یعنی انصافاً خیلی قشنگ جعل می کند، در جعل حدیث. ابن جوزی در موضوعات می گوید این حدیث مجعول است و ما ابرده، چقدر خنک است، چقدر سرد است اما این یکمی انصافاً خیلی ماهرانه جعل حدیث می کرد چون تقریباً آدم ملایی بوده.

یکی از حضار: چطور کذاب را در افراد دیگر آن طور حساب می کند و کان کذاباً و له احادیث اما این کذاب را به خاطر عام مذهب است؟

آیت الله مددی: نه، چون اهل سنت نوشتند.

یکی از حضار: اهل سنت گفتند اما نه نجاشی گفته است و نه شیخ. و هو عامی المذهب و له کتاب.

آیت الله مددی: چرا ابن غضائری دارد و کان احادیثه غریبه من السداد.

یعنی در جعل حدیث موفق است انصافا.

یکی از حضار: آخه له کتاب یرویه جماعه، این طبق فرمایشات خود شماست

آیت الله مددی: می دانم، عمده اش همان سندی ابن محمد است، ایشان از او نقل کرده، کتابش تقریبا در کتاب قرب الاسناد آمده.

یکی از حضار: آن روایت هم إن علی کل حق، در تاریخ یعقوبی از جعفر نامی آمده است که همین جد امام است که توفی ابو عبدالله

جعفر ابن محمد ابن علی ابن حسین ابن ابی طالب. قال سفیان سمعت جعفر.

آیت الله مددی: سفیان ثوری از بزرگان اهل سنت است.

علی ای حال در یک حدیث دارد که وقتی امام صادق یک حدیثی گفتند این نوشت. بعد برداشت پاره اش کرد، فخرق، در همین جامع

الاحادیث هم چند صفحه قبلش هست.

علی ای حال عرض کردم نسبت به امام صادق دادند ولی روشن نیست.

أنا قلته لم اقله خیلی مهم است آخه. یعنی اگر آمدند یک مطلبی را یک کسی خیلی قشنگ درست کرد، بگوید من گفتم، این خیلی بعید

هم هست. فخذوا به معقول است، حجیت معقول است، و أنا قلته که امر واقعی است که خیلی بعید است.

علی ای حال این روایت الان در این مصادر موجود است و این به لحاظ مشکلی وجود دارد.

و صلی الله علی رسول الله و آله الطاهرين